

در این شماره:

فلاکت محصول چیست؟ و چه باید کرد؟

درباره لزوم تشدید مبارزات

ایرهرانی به نام ورشکستگی صندوق‌های بازنشستگی

درباره فیلم «متری شش و نیم»

تحقیر - عزل و تبعید رضاشاه

انترناسیونالیسم پرولتاری یا ناسیونالیسم بورژوازی با نقاب کمونیسم

آتش . شماره ۸۹ . فروردین ۱۳۹۸

email: atash1917@gmail.com

درباره لزوم تشدید مبارزات

جمهوری اسلامی هزاران زندانی سیاسی را به گروگان گرفته تا از این طریق شاید بتواند مردم معترض را مرعوب کند. سال ۹۷ زندانی کردن معترضین و فعالین سیاسی رشد چشمگیری پیدا کرد. بنا بر برخی آمار حدود هشت هزار نفر را در مدت یک سال به جرم فعالیت سیاسی زندانی کردند. به همراه زندانی کردن معترضین، پرونده سازی‌های مضحک و شکنجه و آزار زندانیان سیاسی نیز بیشتر شده است. به راحتی هر فعال سیاسی یا فعال کارگری یا فعال محیط زیست و ... را متهم به جاسوسی و یا اقدام علیه امنیت ملی کرده و حبس‌های طولانی امری معمول شده است. ۱۲ سال حبس برای دفاع حقوقی از دختران خیابان انقلاب، ده سال به‌خاطر شرکت در اعتراضات مرداد ماه، حبس طولانی مدت به‌خاطر دفاع از مطالبات کارگران و غیره امری معمول در دستگاه قضاییه حکومت است

هدف حکومت محروم کردن مردم از پیشروان است. فعالین پیشرویی که می‌توانند نقش اهرم را در مبارزات مردم بازی کنند و آگاهی دهنده و سازمان‌دهنده باشند، بیشترین آزارها و دشوارترین شرایط زندان نصیب‌شان می‌شود. نام‌های آشنا را هر روزه می‌شنویم. گلرخ ایرانی، زینب جلالیان، جعفر عظیم زاده، نسرين ستوده، مازیار سیدنژاد، اسماعیل بخشی، سپیده قلیان، پروین محمدی و ... رذالت و بی‌رحمی و وقاحت بازجویان و شکنجه‌گران را حدی نیست. فعالین سیاسی و کارگری را شکنجه می‌کنند که بگویند شکنجه نشده‌اند! رذیلانه می‌کوشند تا خانواده و بستگان زندانیان سیاسی را وادار به سکوت کنند تا در کمال آرامش روح و جسم زندانی را نابود کنند و توده‌های مردم را که در مقیاس هزاران تن به‌صحنه آمده‌اند را وادار به تمکین

ادامه در صفحه ۳



یار... یار...

هی یار، یار!

اینجا اگر چه گاه

گل به زمستان خسته... خاری شود

اینجا اگر چه روز

گاه چون شب تاری شود

اما بهاری شود

من دیدم که می‌گویم

تکان دهنده از شمار روزافزون تن‌فروشی در سنین ۱۲ - ۱۳ سال است. این‌ها و ده‌ها و ده‌ها معضل اجتماعی و فجایع انسانی از قبیل زباله‌گردی و کلیه‌فروشی و قرنیه چشم‌فروشی و نوزادفروشی، سوء تغذیه و کاهش میزان کالری مورد نیاز روزانه و... را کنار هم بگذاریم تا محصولات حاکمیت جمهوری اسلامی را ببینیم. این‌ها فقط گوشه‌ای است از نتایج روابط حاکم بر جامعه ما و آن چه تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی بر سر مردم ما می‌آید. رژیمی که چهل سال قبل با یاری قدرت‌های امپریالیستی و با شعارهای دروغین «دفاع از محرومان و کوخ‌نشینان» بر سر قدرت آمد، قشری از طبقه سرمایه داران استثمارگر اسلامگرا را جایگزین سرمایه داران قبلی کرد و همان روابط تولیدی سرمایه دارانه که در مرکز استثمار نیروی کار قرار دارد را این بار با پشتوانه آیات قرآنی، به خشن‌ترین شکل‌ها تداوم بخشید.

بسیاری از مردم و جامعه‌شناسان و پژوهش‌گران رفرمیست، امروز در ایران دلیل فقر و تنگدستی گسترش یافته را فساد و اختلاس و رشوه‌خواری و امثال این‌ها و یا تحریم‌های امپریالیستی می‌دانند. اما این استدلالی صحیح نیست و این‌ها عوامل اساسی نیستند. و چون این چنین نیست، راهکارهایی هم که این تفکرات اشاعه می‌دهند، مانند «شکل‌گیری

ادامه در صفحه بعد

در این آخرین روزهای سال، اخبار هولناکی از خودکشی به دلیل فقر و نداری، منتشر شده است. ۲۵ اسفند مینا مادر سه فرزند از فرط تنگدستی، خود را حلق آویز کرد. علی، پدر یک فرزند به همین دلیل با اسلحه به زندگی خود خاتمه داد. امید، جوان ۱۷ ساله در شهرستان مهران از فرط فقر و بیکاری، با قرص برنج به زندگی خود پایان داد. چهار زن در منطقه زلزله زده سر پل ذهاب، اقدام به خودکشی کردند. این آمار تکان دهنده مرتباً افزایش پیدا می‌کند و فقر قربانیان بیشتری می‌گیرد. ۳۳ درصد از مردم در فقر مطلق به سر می‌برند. یعنی بیش از ۲۶ میلیون نفر از دسترسی به حداقل نیازهای اساسی که سلامت جسمی و روحی آن‌ها را تامین کند و شامل خوراک و مسکن و خدمات بیمه درمانی و آموزشی است، محروم هستند. نتیجه این وضعیت، افزایش روز افزون کودکان کار است که تا هفت میلیون تخمین زده می‌شود. مهاجرت گسترش یافته توده‌های مردم از مناطق محروم‌تر کشور است که به امید داشتن زندگی بهتر راهی شهرهای بزرگ شده و همراه با دیگر فرودستان شهری جمعیت بیست میلیونی ساکن در حاشیه‌ها را تشکیل داده و زیر بار استثمار و انواع ستم‌گری برای در آوردن لقمه‌ای نان، زحمت می‌کنند. نتیجه‌اش، آمار

فقر و فلاکت محصول چیست؟ و چه باید کرد؟

جامعه مدنی»، «نظارت قانونی»، «سیاست‌های حمایتی»، «تعامل با غرب» و غیره بی‌تردید راه به ناکجا آباد است. این فقر و فرودستی بی‌امان ریشه در شیوه تولید سرمایه‌داری دارد که مرتب و پیوسته تولید کننده فقر و فلاکت، و تشدید کننده دو قطبی فقر و ثروت است. این در ذات نظام متکی بر استثمار سرمایه‌داری است و در سراسر جهان این چنین است. چون سرمایه‌داری و کارکرد و سوخت و سازش، پدیده‌ای جهانی است و با هر تفاوتی در این کشور یا آن کشور، ماهیتش یک سان است. استثمار و استثمار بیشتر و گسترش فقر و بی‌نوازی، در ذاتش است.

طبق گزارش موسسه بین‌المللی «آبسفام» که یک ان.جی. او انگلیسی است و در ژانویه ۲۰۱۹ در حاشیه کنفرانس داووس منتشر شده، آمده: «۸۲ درصد ثروت جهان در اختیار تنها یک درصد از جمعیت کره زمین است... به گزارش اداره آمار آلمان، در سال ۲۰۱۳ بیش از ۱۶ میلیون نفر، یعنی حدود ۲۰ درصد جمعیت این کشور در معرض خطر فقر بوده‌اند... از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۵ ارزش دارایی‌های نیمی از فقیرترین افراد جهان ۴۱ درصد کاهش یافته است... بیش از ۵۰ درصد ثروت دنیا در دست ۸ ابرپولدار است...»

طبق گزارش «بانک اعتبار سوئیس» دارایی و مایملک ۱ درصد از صاحبان ثروت در جهان از دارایی‌های ۹۹ درصد مردم کره زمین بیشتر است. بر طبق این گزارش، از ۲۵۰ تریلیون ثروت تخمینی در جهان نصف آن به یک درصد مذکور تعلق دارد و سهم جمعیت در اعماق کمتر از یک درصد این کوه ثروت است.

آمارها در خوش بینانه‌ترین حالت نشان می‌دهند که از هر ۹ نفر از جمعیت جهان یک نفر هر شب گرسنه می‌خوابد و مرگ ناشی از گرسنگی بیش از مرگ ناشی از کل بیماری‌هایی مانند مالاریا و سل و ایدز است.

رفیق باب آواکیان در سند «پرنده‌ها نمی‌توانند کروکودیل بزیابند اما بشر می‌تواند افق‌ها را در نوردد» این وضعیت را تحلیل کرده و به چالش می‌گیرد. او می‌نویسد:

«چرا در نظام سرمایه‌داری مردم از «حق خوردن» که حقی ابتدایی است برخوردار نیستند؟ ... در این نظام «حق خوردن» وجود ندارد؟ مردم می‌توانند حق خوردن را بخواهند

اما در چارچوب کارکرد این نظام چنین حقی وجود ندارد. در چارچوب قوای محرکه نظام سرمایه‌داری تحقق چنین حقی ممکن نیست. مثال‌های آن را مکرر دیده و می‌بینیم. مثلاً همین موج بیکاری‌های تکان دهنده اخیر. سرمایه‌داری، بی‌نوازی عظیم را آفریده و آن را ابقا می‌کند (هرچند در کشورهای امپریالیستی نیز فقر مسلمی وجود دارد اما این فقر تا حدی توسط خصلت انگلی امپریالیسم که از فوق استثمار مردم

جهان به خصوص در جهان سوم «تغذیه» می‌کند پنهان می‌شود. زیرا بخشی از این «یغما»، به پایین، به خصوص به درون طبقات میانی کشورهای امپریالیستی «نشت» می‌کند. اما اگر به جهان

به‌مثابه یک کلیت نگاه کنیم، سرمایه‌داری فقر عظیمی را خلق و ابقا می‌کند. شمار عظیمی از مردم جهان به اندازه‌ای که برای سلامت انسان لازم است دسترسی به غذا ندارند و عموماً قادر به تامین شرایط سلامتی خود نیستند. بنابراین در سرمایه‌داری مردم از حق ابتدایی خوردن هم محرومند... نظام سرمایه‌داری بیکار کردن مردم را غیر قانونی نمی‌کند (زیرا بیکار کردن برای دینامیک‌های انباشت سرمایه‌داری واقعا مهم است) اما خوردن بدون پرداخت قیمت غذا را غیر قانونی می‌کند - حق خوردن را غیر قانونی می‌کند. و اگر مردم اعلام کنند فارغ از این که می‌توانند برای سرمایه‌داران کار سودآور انجام دهند یا خیر، حق خوردن دارند، آنگاه نمایندگان و سخنگویان

سرمایه‌داری و طبقه حاکمه (دست کم برخی از آنان) به مردم لقب‌هایی مانند «تنبل» و «بی‌لیاقت» و غیره می‌دهند... معضل فراگیر فقر در ایران و همه جهان در کنار معضلات دیگری چون نابودی محیط زیست، تماما ریشه در تضاد اساسی عصر سرمایه‌داری دارد. به این معنا که تولید معیشت مادی و فکری در عظیم‌ترین ابعادش در سطح جهانی به صورت اجتماعی و با

درگیر شدن میلیون‌ها انسان صورت می‌گیرد اما محصولش توسط «هشت ابر پولدار» و دیگر سرمایه‌داران و کمپانی‌های سرمایه‌داری تصاحب و کنترل می‌شود و از نو به سرمایه برای استثمار بیشتر، رقابت درون سرمایه‌ای بیشتر و نتیجتاً رنج و فقر بیشتر برای کل توده‌های محروم جهان، تبدیل می‌شود.

این روندی است که تا زمانی روابط تولید کالایی بر جهان حاکم است،

باشید. چنین روشی ممکن است چند صباحی درد شما را تسکین بدهد اما سریع‌تر از آن چه فکرش را کرده‌اید، با دردهایی بیشتر و عمیق‌تر روبه‌رو خواهید شد. معضل (در ایران و در همه جهان) ریشه در شیوه تولیدی سرمایه‌داری حاکم دارد و راه حلش از میان بردن این شیوه تولیدی و روابط طبقاتی و اجتماعی برخاسته از آن است. این راهکاری است که نیروهای ارتجاعی مانند رضا پهلوی،

اقدامات فوری جمهوری سوسیالیستی نوین که پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، مستقر می‌شود در ارتباط با فقر و محرومیت:

۱ - کلیه ساکنان این جمهوری از حق داشتن تغذیه مناسب، سرپناه، درمان و آموزش برخوردارند و شورای حکومت موقت با استفاده از دارایی‌های مصادره شده، دست به اقدامات فوری برای تامین این نیازها خواهد زد.

۲ - لغو بی قید و شرط کلیه دیون بیکاران، کارگران، معلمین، پرستاران، دهقانان فقیر و بی زمین، زارعین و صنعتگران کوچک به بانک‌ها.

۳ - توقف اخراج کارگران و پرداخت فوری حقوق‌های معوقه. رسمی کردن ۸ ساعت کار روزانه و جلوگیری از انواع بیگاری.

۴ - غیرقانونی بودن کار کودکان. تامین فوری کلیه حقوق کودکان از معاش و سرپناه تا تحصیل و تفریح برای کودکان کار. صدور شناسنامه برای همه کودکان. هیچ کودکی را نمی‌توان «نامشروع» تلقی کرد. رسمیت بخشیدن به مجامع حمایت از کودکان کار و خیابان که در رژیم پیشین زیر سرکوب بودند و حمایت از اقدامات آنان برای متوقف کردن کار کودکان و تامین رفاه و آموزش برای آن‌ها در سراسر کشور.

۵ - ممنوعیت هر شکلی از تن‌فروشی و تامین فوری مسکن و اشتغال و اعطای درآمد اجتماعی از سوی دولت برای تن‌فروشان سابق.

۶ - بهره‌مند شدن کلیه افغانستانی‌ها که هنگام سرنگونی جمهوری اسلامی، در ایران اقامت داشته‌اند از حقوق مساوی با دیگر شهروندان ایران تا پس از تصویب قانون اساسی طبق آن مدارک شهروندی برایشان صادر شود. فرمان صدور مجوز اقامت و کار برای دیگر مهاجرین. اعطای حق مالکیت به خانوارهای مهاجر افغانستانی بر خانه‌ای که در مزارع و باغات در اختیارشان بوده است و تقسیم برابر آن میان زن و مرد خانوار. قانونی کردن ورود کودکان و جوانان افغانستانی و بهایی به کلیه سطوح آموزشی.

۷ - آغاز اسکان محروم‌ترین حاشیه نشینان.

(از سند قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران - پیش‌نویس پیشنهادهی. انتشارات حزب کمونیست ایران - م م م - بهمن ۱۳۹۷)

مجاهدین و امثال آن‌ها قادر نیستند جلو بگذرانند و اگر هم «در و تخته» به هم بخورد و نیروهایی از این قبیل به قدرت برسند، در به همان پاشنه قبلی خواهد چرخید. تا زمانی که زیربنا و روابط سرمایه دارانه حاکم بر جامعه دست نخورده باقی بماند، تا زمانی که اقتصاد جامعه بر اساس سرمایه‌داری و کسب حداکثر سود سازمان بیابد و استثمار نیروی کار اساسی باشد، تا زمانی که مالکیت خصوصی مقدس

ادامه خواهد داشت و هیچ اصلاحاتی در چنین نظامی قادر به حل این معضل نیست. این سوخت و سازی است که نه جمهوری اسلامی قادر به فرار از آن است و نه هر آلترناتیو ارتجاعی دیگری که متکی بر همین روابط سرمایه‌دارانه به مردم «وعده» رهایی می‌دهد. درست مانند این است که دندان شما از ریشه خراب شده باشد و شما مرتباً با «مینا کاری» و «چسب کاری» به دنبال ترمیم آن

سرمایه‌داری و طبقه حاکمه (دست کم برخی از آنان) به مردم لقب‌هایی مانند «تنبل» و «بی‌لیاقت» و غیره می‌دهند... معضل فراگیر فقر در ایران و همه جهان در کنار معضلات دیگری چون نابودی محیط زیست، تماما ریشه در تضاد اساسی عصر سرمایه‌داری دارد. به این معنا که تولید معیشت مادی و فکری در عظیم‌ترین ابعادش در سطح جهانی به صورت اجتماعی و با

انجام این وظیفه دو سند «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران» و «پیش‌نویس قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» است.^۱ این حرف و پیام اصلی ما به مناسبت سال جدید و نوروز است! ■ آتش

پانوشت:

۱- این دو سند در سایت زیر موجود است
www.cpimlm.com

حکومت از به خیابان آمدن مردم با خواسته‌های سیاسی بسیار وحشت دارد بنابراین تلاش می‌کند تا آنجا که می‌تواند مبارزات در چارچوب اقتصادی محصور باقی بماند و در جاهایی برگزار شود که زیاد در معرض دید و حضور مردم در مقیاس عظیم نشود. مثلاً در تهران بیشتر اعتراضات در مقابل مجلس تحمل می‌شود اما در جلو دانشگاه و یا میدان انقلاب را تحمل نمی‌کند.

مبارزه بایستی متکی بر توده‌های مردم باشد و به جمع یا بخش کوچکی از مردم، محدود نماند و با تبلیغ و تهییج و آگاهی دادن، مردم در شمار بسیار بیشتری، درگیر مبارزه شوند. افشگری سیاسی و دامن زدن به اعتراضات مردم بایستی گسترده و به‌موقع و به‌گونه‌ای باشد که خشم مردم را برانگیزد. بسیاری اوقات مبارزه محدود به یک مطالبه اقتصادی می‌شود و برخی جریانات به‌جای افشای گسترده جنایات مختلف رژیم، صرفاً از لزوم مبارزه برای خواسته‌های اقتصادی روزمره صحبت می‌کنند. مبارزات مردم برای مطالبات اقتصادی مشروع و عادلانه است اما اگر این مبارزات همراه نباشد با اعتراض و مبارزه علیه کلیه اجحافات و ستم‌گری‌هایی که بر همه مردم وارد می‌شود، و میان این مبارزات پیوند برقرار نشود، نمی‌توان انتظار تغییراتی بنیادین در جامعه را داشت.

جمهوری اسلامی تصمیم گرفته باز هم فاشیستی‌تر عمل کند و ما هم بایستی برای اقدامات جسورانه‌تر آماده شویم. سرنگون کردن این رژیم ستمگر با هدف ایجاد یک جمهوری سوسیالیستی نوین، در گرو آگاه شدن توده‌های وسیع مردم نسبت به ماهیت این نظام و ماهیت بدیل انقلابی است و در گرو مبارزاتی جسورانه‌تر و متحدانه‌تر و بسیار گسترده‌تر. ■

سهراب ساعی

نقشه راه آن را به مبارزات گسترش یابنده قشرهای مختلف مردم پیوند زده، به طور گسترده آن را تبلیغ و ترویج کرده و توده‌های وسیع مردم را حول آن آگاه و سازماندهی کنیم. تنها و تنها از این طریق است که می‌توان جنبش‌ها و مبارزات جاری مردم را از دایره‌های محدود و در خود بیرون آورد و به جنبش‌هایی برای انقلاب و سرنگونی قهرآمیز جمهوری اسلامی در جریان یک جنگ انقلابی توده‌ای، تبدیل کرد و بر خاکستر آن، جمهوری سوسیالیستی نوین، را بنا ساخت. تکیه‌گاه ما برای

بگذارید و معترض باشید بلکه بایستی به اعتراضات گسترده خیابانی دامن بزنید. و برای رهایی بایستی خطر را تقبل کنید و آماده هزینه دادن باشید. البته ما بایستی به مردم توهین کنیم بلکه باید با روش مبارزه و اقتناع مردم را مجاب کنیم.

در دو دهه اخیر نیروهای وابسته به طبقات میانی مدام از حرکت مدنی و مسالمت و در دوره‌هایی حتی برگزاری تظاهرات در سکوت صحبت می‌کردند. بسیاری اینطور القا می‌کنند که اگر که با دشمن فاشیست و بی‌رحم سرکوبگر به شکل مدنی و با مسالمت و در چهارچوب قانون حرکت کنیم، سرکوبگران دست از اعمال جنایت‌کارانه‌شان مثل شکنجه روحی و جسمی و کشتن آدم‌ها بر می‌دارند! این تفکری بسیار غلط است. مستبدین فاشیست حاکم کار خودشان را می‌کنند، وادار کردن زندانی به اعتراف با شکنجه و خوراندن قرص‌های روانگردان مخرب و کتک زدن مردم معترض در خیابان و دستگیری‌های گسترده کار همیشگی‌شان بوده و هست. این یک اصل اعتقادی آن‌ها است که «با ایجاد وحشت می‌توان پیروز شد». زمانی که ما با چنین دشمنانی روبه‌رو هستیم نمی‌توانیم تنها با انجام تجمعی کوچک در مقابل ادارات حکومتی امر مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی را به‌پیش ببریم. بایستی هم بسیار گسترده‌تر و هم جسورانه‌تر عمل کنیم.

ما در مبارزاتمان بایستی جسور باشیم اما نبایستی سهل‌انگاری کنیم و تلفات الکی بدهیم. ما برای رسیدن به هدف مکرراً می‌گوییم که نبایستی از هزینه دادن هراس داشته باشیم اما این به معنای سهل‌انگار بودن و تلفات دادن بی‌مورد نیست. بلکه باید با تدبیر، بالا بردن مهارت در نبرد و نقشه‌ریزی‌های صحیح، مبارزه را به پیش ببریم.

خارج از قدرت سیاسی حاکم به تکاپو افتاده و برای آینده پس از جمهوری اسلامی بدیل سازی می‌کنند. اما سوال مرکزی این است که کدام بدیل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در مقابل جمهوری اسلامی قادر است و می‌تواند به رهایی مردم منجر شود؟ واقعیت این است که تنها بدیل بنیاداً متفاوت که می‌تواند ریشه‌های فقر و فلاکت و انواع ستم‌گری‌ها را بخشکاند، جمهوری سوسیالیستی نوین است و راه تحقق آن فقط و فقط انقلاب کمونیستی است. وظیفه ما کمونیست‌ها است که این بدیل و

درباره لزوم تشدید ...

کنند و سکوت گورستانی را بر جامعه حکمفرما کنند. اما این ممکن نیست. بسیاری می‌پرسند آیا زمان شدت بخشیدن به مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی و یا عرصه‌های دیگر مبارزه فرا نرسیده؟ این واضح است که بایستی مبارزه را تشدید کرد. اما برخی بر مسالمت‌آمیز و قانونی و مدنی بودن مبارزات اصرار می‌کنند. اما مبارزه «مدنی» و مسالمت‌آمیز ره به جایی نمی‌برد. در حال حاضر میلیون‌ها نفر از اوضاع ناراضی و خشمگین هستند اما بر آن پایه به دلایل مختلف عمل نمی‌کنند، از جمله ترس از آینده و انتظار بیهوده تغییر خودبه‌خودی شرایط. ما بایستی با برانگیختن و به مصاف طلبیدن مردم آن‌ها را مجاب کنیم که خواسته‌های سیاسی و انقلابی را در مبارزات خود فریاد کنند و باید آن‌چه ما «هفت توقف» می‌خوانیم را در مبارزات خود بلند کنند و از طریق اتحاد میان مبارزات قشرهای مختلف حول شعارها و خواسته‌های انقلابی، مسیر سرنگونی قهرآمیز جمهوری اسلامی را هموار سازند.

هفت توقف:

توقف قوانین شریعت و نابودی دولت دینی
توقف رژیم فاشیستی نظامی - امنیتی و استبداد سیاسی
توقف حجاب اجباری و ستم بر زن
توقف جنگ‌های ارتجاعی جمهوری اسلامی در منطقه
توقف فقر و بیکاری
توقف ستم‌گری ملی علیه ملل غیرفارس
توقف روند نابودی محیط زیست
ما بایستی با مردم مبارزه و بحث کنیم که برای اعتراض به خیابان‌ها بریزند بگوییم که کافی نیست که مطالبی را در رسانه‌های مجازی مانند تلگرام و فیس بوک و ... به اشتراک

و خدشه ناپذیر باشد، در به همین پاشنه خواهد چرخید.
باب آواکیان در ادامه همان مطلب پیش گفته می‌نویسد: «چرا این نظام اصلاح‌شدنی نیست؟ بیاید در زمینه سیاست و دولت نگاهی به این مساله بیاندازیم: اگر قانون و دستگاه سرکوب یعنی نیروهای مسلح، پلیس، دادگاه‌ها، زندان‌ها و بوروکراسی و دستگاه اداری نبود روابط اقتصادی استثمارگرانه حاکم و روابط اجتماعی ستم‌گرانه ملازم آن چگونه می‌توانست ادامه یابد؟ اگر این‌ها نبود سلطه مرد بر زن، سلطه ملل یا «نژاد»‌های خاص بر ملل و نژادهای دیگر بدون وجود روینایی که آن‌ها را نگهداری و تقویت کند چگونه ادامه می‌یافت؟ اگر روبنا (یعنی، سیاست، ایدئولوژی و فرهنگ و اخلاقیاتی که در میان مردم تبلیغ می‌شود) هماهنگ با روابط اجتماعی و اساساً روابط اقتصادی حاکم نبود، چه می‌شد؟ مطمئناً تعادل و عملکرد نظام برهم می‌خورد... بدین دلیل اساسی است که نظامی از این نوع را نمی‌توان اصلاح کرد...».

از میان بردن نظام سرمایه‌داری حاکم بر ایران و سرنگون کردن جمهوری اسلامی، وظیفه و سهم ما کمونیست‌ها و میلیون‌ها انسانی است که برای از میان بردن استثمار و ستم و فقر و هر بیدادگری دیگر پا به میدان مبارزه می‌گذارند و با آگاهی و شناخت از ریشه‌های مصائب و دردهای حاکم بر جامعه، برای دستیابی به جامعه سوسیالیستی نوین آینده نبرد می‌کنند.

مبارزات دی ماه ۹۶ با همه قوت و ضعف‌ها، نشان از قابلیت‌های انفجاری و فشرده در میان تهی‌دستان جامعه داشت. جمهوری اسلامی و دستگاه‌های سرکوب‌گرش، از آن زمان و با مبارزات مرداد ماه ۹۷ و در ادامه اعتراضات کارگری در هفت تپه و فولاد اهواز و ده‌ها تحصن و مبارزات کارگری دیگر در گوشه و کنار کشور و مبارزات روزمره بازنشستگان و معلمین و... همین‌طور در زیر فشارهای بین‌المللی، به شدت احساس خطر می‌کنند. این جنایت‌کاران استثمارگر می‌خواهند بر سر قدرت باقی بمانند و در رویارویی با وضعیت از هم گسیخته جامعه و نفرت عمومی حتا وعده «بهبود وضعیت اقتصادی و رفع بیکاری» را نمی‌توانند بدهند و مانند تمام سال‌های گذشته برای ممانعت از فروپاشی کامل نظام‌شان، به جنایت و سرکوب دست می‌زنند.
در این وضعیت تمام نیروهای ارتجاعی

رضاشاه و تشکیل دولت متمرکز نیمه مستعمراتی در ایران

تحقیر

عزل و تبعید رضا شاه

همانطور که رسیدن رضا خان به تخت سلطنت و مهم‌ترین اقدامات سیاسی او در تشکیل یک دولت متمرکز در شرایط خاص تحولات جهانی و بین‌المللی امکان پذیر شد، سقوط، برکناری و تبعید او هم بیش از هر چیز محصول تحولات جهانی ناشی از جنگ جهانی دوم بود. تضادهای ساختاری نظام سرمایه‌داری امپریالیستی بار دیگر در اواخر دهه ۱۹۳۰ به بروز جنگ ویرانگر بین‌المللی منجر شد که به مرور شعله‌های آن به شمال آفریقا و خاورمیانه هم رسید. محروم کردن انگلستان از مناطق نفوذش در ایران، افغانستان و هندوستان از اهداف استراتژیک هیتلر بعد از ناکامی‌اش در اشغال بریتانیا بود. پس از تهاجم آلمان به اتحاد شوروی سوسیالیستی در ژوئن ۱۹۴۱ و احتمال فتح قفقاز توسط ورماخت (ارتش آلمان نازی)، اهمیت ایران به‌عنوان یکی از مهم‌ترین کشورهای تأمین‌کننده نفت انگلستان و همچنین موقعیت استراتژیکش در همسایگی با ترکیه، مناطق نفتی قفقاز و سواحل خلیج، در معادلات مربوط به جنگ دو چندان شد.

چند سال پیش از این روابط اقتصادی و سیاسی آلمان نازی و ایران گسترش پیدا کرده بود. علاوه بر هزار کارشناس فنی و اقتصادی آلمانی در ایران و اعزام دانشجویان ایرانی به آلمان، برخی طرح‌های اقتصادی مثل راه اندازی خطوط هوایی یونکرس و بعدها لوفت‌هانزا، احداث فرودگاه، گسترش خطوط راه آهن و کارخانه‌های اسلحه سازی و حتی طرح ساخت کارخانه ذوب آهن با سرمایه‌گذاری و مشارکت آلمان در ایران رو به گسترش بود. اما هنوز فاصله زیادی با میزان و حجم سرمایه‌گذاری‌های دیگر قدرت‌های امپریالیستی به ویژه بریتانیا داشت. با پیشروی هر چه بیشتر نازی‌ها در اروپا و به خصوص بعد از تهاجم فاشیستی به اتحاد شوروی، برخی محافل و گروه‌های طرفدار آلمان نازی در ایران هم تحریکاتشان بیشتر می‌شد. تأسیس یک مرکز فرهنگی برای تبلیغ اهداف و ایدئولوژی آلمان نازی در تهران با

نام «خانه قهوه ای»، تبلیغات وسیع بخش فارسی رادیو برلین و تشکیل نشریات و محافل فرهنگی با ایدئولوژی نژادپرستانه و باستان‌گرایانه آریایی از دیگر فعالیت‌های نازی‌ها برای نفوذ بیشتر در جامعه ایران بود. اگرچه آلمان‌ها نتوانستند رضا شاه را به سمت خودشان کشیده و از انگلستان جدا کنند، اما سیاست بی‌طرفی دولت ایران و ممانعت از در اختیار قرار دادن راه آهن جهت حمل و نقل ملزومات ارتش‌های متفقین به سمت قفقاز عملاً به نفع آلمان‌ها تمام می‌شد. به ویژه آن که صحبت از وجود یک شبکه جاسوسی وسیع آلمانی‌ها در ایران بود که تحرکات و توانایی اتحاد شوروی در قفقاز را زیر نظر داشته و خواهان نفوذ به مناطق نفی باکو بودند.

این مساله باعث نگرانی متفقین شد و خواهان اخراج کارشناسان اقتصادی و نظامی آلمانی و همچنین شبکه جاسوسی آن‌ها از ایران شدند. رضا شاه با درخواست آن‌ها به طور کامل موافقت نکرد و کوشید سطحی از روابط سیاسی و دیپلماتیک را با رایش سوم حفظ کند. این مساله بیشتر دلایل سیاسی داشت تا ایدئولوژیک. درست است که در هیئت حاکمه ایران نوعی نگاه همدلانه به برخی سیاست‌های نژادی و آریایی پرستانه آلمان نازی وجود داشت و رضا شاه شخصا از برآمدن یک قدرت امپریالیستی رقیب برای بریتانیا و خصوصا دشمن اتحاد شوروی ناراضی نبود، اما او را نمی‌توان متحد استراتژیک آلمان‌ها تعریف کرد. رضا شاه تلاش داشت با حفظ بی‌طرفی میان قدرت‌های درگیر در جنگ، نوعی آزادی عمل بیشتر برای دولتش به ویژه در برخی مسائل اقتصادی و سرمایه‌گذاری و غیره کسب کند. او که از توان و نفوذ انگلیسی‌ها در ایران آگاه بود و می‌دانست بدون حمایت و توافق آن‌ها صعودش به قدرت امکان پذیر نبود، به دنبال کاستن از نفوذ آن‌ها و ایجاد توازن بیشتری با اتکا به یک قدرت امپریالیستی دیگر، به ویژه آلمان نازی یا آمریکا بود. رضا شاه همچنین نیم نگاهی به

پیروزی‌های اولیه آلمان‌ها در جبهه شرقی شان یعنی در شوروی هم داشت. در هم شکستن دشمن اصلی رضا شاه یعنی اتحاد شوروی توسط فاشیست‌ها، آرزوی قلبی او بود و بعد از عزل و تبعید به دامادش فریدون جم گفته بود: «دلیلی نداشت ایران به متفقین کمک کند. به علاوه وضعیت جنگ چنان نبود که بتوان به قطع دانست کدام طرف پیروز می‌شود»^۱. در همین مقطع دستگاه‌های ضد جاسوسی اتحاد شوروی به شواهدی مبنی اجرای یک کودتای نظامی توسط آلمانها و با مشارکت احمد قوام و برخی فرماندهان ارتش دست یافتند که اسناد محرمانه آلمان نازی پس از شکست هیتلر و سقوط برلین هم صحت آن را تأیید می‌کرد.^۲ جاسوسان آلمانی همچنین به تحریک عشایر قشقایی برای دست زدن به شورش علیه دولت مشغول بودند. این مسائل متفقین را هر روز بیش از پیش نگران اوضاع ایران می‌کرد. مجموعه این عوامل باعث شد تا در شهریور ماه ۱۳۲۰ نیروهای ارتش سرخ اتحاد شوروی از سمت شمال و قوای انگلستان از جنوب وارد ایران شوند. رضا شاه در آخرین تلاش‌هایش کوشید با جلب حمایت آمریکایی‌ها مانع از عزل و برکناری‌اش شود اما نزدیکی و اتحاد ایالات متحده به متفقین بیش از آن بود که به سود رضا شاه دست به اقدامی بزنند و رضا شاه ناچار به استعفا شد.

ارتشی که رضا خان با پول مردم و با دزدی و مصادره و رشوه دادن افسرانش پرورش کرده بود، بدون هیچ مقاومتی تسلیم شد. بسیاری از نمایندگان که تا دیروز مجیز رضا شاه را می‌گفتند، بعد از عزل او در مجلس شروع به افشاگری و حمله به شخص شاه کردند. عشایری که به زور بمب و گلوله یکجانشین شده بودند به زندگی کوچ‌نشینی شان بازگشتند. زنانی که با باتوم و کتک آژان‌های شاه حجاب از سر برداشته بودند به پوشش سابق خود بازگشتند. در آذربایجان و کردستان محافل سیاسی و فرهنگی برای احیای زبان و فرهنگ

ترکی و کردی تأسیس شدند. تیغ سانسور بر مطبوعات برداشته شد و احزاب سیاسی مجدداً امکان فعالیت پیدا کردند. رضا شاه با خانواده‌اش به جنوب ایران و بعد به آفریقای جنوبی تبعید شد و پسرش محمدرضا با توافق متفقین به تخت سلطنت رسید.

شاید مهم‌ترین علت عزل رضا شاه این بود که متفقین بر این باور بودند که محمدرضای جوان بر خلاف پدرش در مقابل خواست آن‌ها در دوران جنگ مقاومتی نمی‌کند. اما مساله نفرت عمومی از رضا شاه هم مطرح بود. متفقین نمی‌خواستند با ابقای رضا خان در مقام سلطنت، بر خشم مردم بیافزایند و زمینه‌های اعتراض و شورش عمومی را برانگیزند. این واقعتاً را فاکت‌های متعدد از منابع مختلف تاریخی مبنی بر شادی اکثریت مردم پس از عزل و تبعید تحقیر آمیز رضا شاه هم تأیید می‌کنند. گزارش‌های سفیر و وابسته مطبوعاتی انگلستان در تابستان سال ۱۳۲۰ از نفرت عمومی نسبت به شاه حکایت داشتند.^۳ سفیر ایالات متحده هم در گزارشش نوشت که عزل تحقیر آمیز رضا شاه و مرگش در تبعید باعث تأثیر هیچکس در ایران نشد.^۴ روزنامه نیویورک تایمز در گزارشی به تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۱ نوشت که در تهران روی دیوارهای ساختمان‌های دولتی در محلات کارگری جنوب شهر و حتی روی دیوارهای کاخ سلطنتی شعارهایی مثل «مرگ بر شاه» و «شاه آدمکش را بیرون کنید» نوشته شده بود.^۵

سیامک صبوری

پانویس:

- ۱- نگاهی به شاه. عباس میلانی. ص ۸۲
- ۲- در تیررس حادثه. حمید شوکت. ۱۵۷-۱۶۱. در آخرین روزهای رضا شاه. ریچارد استوارت. ص ۹۸
- ۳- به نقل از ایران بین دو انقلاب. آبراهامیان. ص ۲۰۲
- ۴- به نقل از تاریخ ایران مدرن. آبراهامیان. ص ۱۷۰
- ۵- در آخرین روزهای رضا شاه. ریچارد استوارت. ص ۲۳۵

بتوانند بازنشستگی بگیرند. از آنجا که اگر قرار باشد جمعیت با این نسبت افزایش یابد کره زمین منفجر می‌شود و اگر قرار باشد نسبت ۱ به ۶/۵ حفظ شود نمی‌توان آن ۵/۵ نفر دیگر را سر به نیست کرد تا شرکت‌های بیمه و بازنشستگی ورشکست نشوند، شرکت‌های بیمه پول‌های واریز شده به صندوق را سرمایه‌گذاری می‌کنند. این سرمایه‌گذاری می‌تواند به صورت مستقیم و ایجاد کارخانه‌ها، شرکت‌ها و مجموعه‌های کشت و صنعت باشد یا به صورت خرید سهام. اما اگر به هر علتی سرمایه‌گذاری‌های انجام شده با شکست رو به رو شود (مثلاً سهام به شدت سقوط کند یا واحد تولیدی خریداری شده ورشکست شود) صندوق بازنشستگی ورشکست می‌شود و صندوق با بحران پرداخت رو به رو خواهد شد. نمونه این اتفاق را در آمریکا می‌توان دید که بخشی از صندوق‌های بازنشستگی همه دارایی‌های خود را از دست دادند.

حتی اکنون نیز خطر از دست دادن صندوق‌های بازنشستگی در آمریکا عده‌ای را تهدید می‌کند. جالب اینجا است که عده‌ای از کارشناسان برای حل معضل صندوق‌های بازنشستگی وارد شدن این صندوق‌ها به بازار بورس را پیشنهاد کرده‌اند آن هم در شرایطی که وضع بازار بورس ایران وخیم است. این بحرانی همه جانبه است که در صورت وقوع، اکثریت جامعه را مستقیم و تمام ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه را به طرق مختلف تحت تاثیر قرار می‌دهد. در این شرایط بیمه‌های مختلف با عناوین گوناگون یا به عرصه گذاشته‌اند تا با رنگ امید واهی زدن به زندگی پر استرس و بدون امنیت مردم و خالی کردن ته مانده جیب مردم به خوان نعمتی در این بحران اقتصادی برسند. ■

گلگونه کراچیان

پانوشت:

۱- خبر آنلاین، ۳۰ تیر ۱۳۹۷ «ریشه مشکلات صندوق‌های بازنشستگی کجا است؟»
۲- ۱۵ دی ۱۳۹۶ - «بحران صندوق‌های بازنشستگی: صندوق لشگری و بازنشستگی کشوری ورشکسته شدند.»
۳- همانجا

۴- اقتصاد آنلاین، مرداد ۱۳۹۷ - «بودجه در تله صندوق‌های بازنشستگی/۱۵۰ هزار میلیارد تومان طلب انباشته»

۵- خبرگزاری فارس، دی ماه ۱۳۹۷ - کمک دولت به صندوق‌های بازنشستگی به ۸۱ هزار میلیارد تومان رسید.

۶- بحران مالی بعدی جهانی، بحران صندوق‌های بازنشستگی در آمریکا

<https://www.nahayatnegar.com/blog/57350>

میلیارد تومان مربوط به سازمان تأمین اجتماعی است (در واقع این سازمان ۱۹ هزار میلیارد تومان کسری بودجه دارد).^۲ صندوق‌های بازنشستگی با سابقه‌ای نظیر فولاد نتوانستند ردیفی را در بودجه برای خود اختصاص دهند و به همین دلیل بحران آن‌ها هر روز جدی‌تر می‌شود. تا کنون دولت برای عواقب این بحران جدی مبالغ قابل توجهی هزینه کرده است بر اساس گفته‌های نوبخت (معاون رئیس‌جمهور و رئیس سازمان برنامه و بودجه) «کمک‌های دولت به صندوق‌های بازنشستگی که پیشتر ۲۳ هزار میلیارد تومان بود، ۸۱ هزار میلیارد تومان افزایش یافته است. (یعنی ۳/۵ برابر)»^۳ اما با توجه به مشکلات متعددی که اقتصاد ایران را در بر گرفته و در شرایطی که دولت برای تأمین کسری بودجه اش به ترفندهای مختلفی دست می‌زند، تداوم کمک‌های هنگفت به صندوق‌های بازنشستگی تضمین شده نیست.

در بررسی علل ورشکستگی صندوق‌های بازنشستگی دلایل مختلفی ذکر شده است. از پدیده بسیار آشنا و پرتکرار امروز مملکت یعنی اختلاس تا عواملی نظیر سیاست‌گذاری‌های اشتباه و کارشناسی نشده، عدم مدیریت صحیح دارایی‌های صندوق‌های بازنشستگی و بحران جدی در حوزه تولید و صنعت. اختلاس پُر سر و صدای سعید مرتضوی در دوره ریاستش در سازمان تأمین اجتماعی یکی از موارد مشهور اختلاس‌ها از صندوق بیمه است. در زمینه سیاست‌گذاری‌های غلط می‌توان به تصویب قوانینی اشاره کرد که بازنشستگی پیش از موعدی را اجرائی کرد که با توان مالی صندوق‌های بازنشستگی انطباق نداشت.

اما آیا مشکل بیمه و صندوق بازنشستگی در ایران فقط اختلاس و بازنشستگی پیش از موعد است؟ آیا ساز و کار بیمه در نظام سرمایه‌داری از اساس مشکل‌ساز نیست؟ بر اساس اقتصاد سرمایه‌داری چنان که بیمه بخواهد بقا داشته باشد باید به ازای هر ۶/۵ نفر که پول به صندوق می‌ریزند یک نفر بازنشستگی دریافت کند. یعنی نسبت نیروی کارکن به بازنشسته ۶/۵ برابر باشد. پس با یک حساب ساده می‌توان دید که اگر قرار باشد آن ۶/۵ نفری که در حال کار کردن هستند بخواهند به سن بازنشستگی برسند و مقرری دریافت کنند باید ۴۲/۵ نفر کار کنند تا آن‌ها



رسانه‌ها رجوع می‌کنم. از سه سال پیش هشدارهای متعددی در مورد بحرانی بودن صندوق‌های بازنشستگی داده شده اما ظرف سال گذشته تعداد این اخبار بیشتر شده و آشکارا از وخامت اوضاع خبر می‌دهد. تا آنجا که در خبرها آمده «از ۱۸ صندوق بازنشستگی فعلی در ایران از جمله صندوق‌های بازنشستگی اجتماعی، ۱۷ صندوق در وضعیت قرمز قرار دارند.»^۱ علاوه بر این که دست اندرکاران دولت و حاکمیت، بحران صندوق‌های بازنشستگی را یکی از سه ابر بحران کشور دانسته‌اند در خبرها می‌خوانیم «روند کنونی نشان می‌دهد تا ۱۰ سال دیگر صندوق تأمین اجتماعی ورشکست می‌شود. صندوق لشگری و بازنشستگی کشوری هم اکنون ورشکسته هستند»^۲

ابعاد فاجعه بار قضیه زمانی آشکار می‌شود که متوجه می‌شویم «بیش از ۵۵ میلیون نفر از جمعیت ایران تحت پوشش صندوق‌های بیمه‌ای قرار دارند.»^۳

از آمار و شواهد پیدا است که برای سه صندوق اصلی بازنشستگی و بیمه کشور یعنی صندوق بازنشستگی کشوری و لشگری و تأمین اجتماعی، دولت ردیف ویژه‌ای را در بودجه مصوب کرده است که سال به سال بر مبلغ آن افزوده می‌شود تا از این طریق بخشی از ناکارآمدی و ورشکستگی این صندوق‌ها جبران شود. بر اساس داده‌ها «میزان وابستگی صندوق‌های بازنشستگی به بودجه عمومی کشور در سال جاری حدود ۷۵ هزار میلیارد تومان است که از این مبلغ حدود ۳۳ هزار میلیارد تومان مربوط به صندوق بازنشستگی کشوری و ۱۹ هزار

جلوی غرفه تبلیغاتی در مترو ایستاده‌اند و مشغول تبلیغ اند. روی صندلی جلوی یکی از متصدیان می‌نشینم. در جواب سوال این که برای چه کسی بازنشستگی می‌خواهی می‌گویم: «خودم». جواب می‌دهد: «خودت خیلی جوونی». فوراً می‌گویم «اگر برای مادرم بخوام شرایطش چیه؟». برگه جداول قسط پرداختی بیمه و حقوق ماهیانه بعد از بازنشستگی و دیگر شرایط را نشان می‌دهد. توضیح می‌دهد «مثلاً اگر ماهی یک میلیون تومن به مدت پنج سال پرداخت کنی مادرت بازنشسته می‌شه و ماهی سه میلیون می‌گیره». وقتی داده‌ها را یادداشت می‌کنم می‌گوید «الان می‌خوای ثبت نام کنی؟ اگر الان قصدش رو نداری باید به مشتری‌های دیگه برسم چون می‌پرن. آخه الان تو جشنواره‌ایم».

در سطح شهر تعداد زیادی دکه‌های بیمه هستند که برای بیمه عمر و به خصوص بازنشستگی تبلیغ می‌کنند. در شرایطی که عدم ثبات کاری و بیمه نبودن و بی‌آیندگی فشار روانی زیادی به جامعه تحمیل می‌کند، شرکت‌های بیمه به ویژه در مورد بازنشستگی روز به روز بیشتر می‌شوند و با نام‌ها و شرایط مختلف سعی در جلب مشتری دارند. آنچه سوال است پشتوانه و اطمینان از عملکرد این شرکت‌هاست. این شرکت‌ها با چه مجوزی راه اندازی می‌شوند؟ پشتوانه مالی و اعتباری این شرکت‌های بیمه را چه نهادی تضمین می‌کند؟ چه تضمینی است که این شرکت‌های بیمه به سرنوشت صندوق‌های قرض الحسنه و موسسات مالی دچار نشوند؟ برای تحقیق بیشتر به نشریات و



نگاهی به فیلم «متری شش و نیم»

سرکرده یک باند بزرگ ارائه نمی‌دهد. با قرار دادن جنبه‌ای از شخصیت او که زندگی هزاران نفر را در داخل و خارج کشور به دام خرید و فروش و مصرف مواد مخدر انداخته با جنبه‌ای که برای فرار از مشکلات مالی و فقر خانواده‌اش وارد این کار شده است بیننده را در مورد تصمیم‌گیری درباره او روی لبه‌ای باریک می‌گذارد، او را نشان می‌دهد که حامی خانواده است و می‌خواهد آن‌ها را از زندگی در کوچه‌های تنگ و تاریک نجات دهد که برای رد شدن از آن و رسیدن به خانه باید در صف بایستند و تلاش می‌کند تا خواهرزاده‌ها و برادرزاده‌هایش را تشویق کند که درس بخوانند و برای خودشان کسی شوند. هر قدم نزدیک شدن صمد به دستگیری ناصر ما را به عرصه و لایه‌های متفاوت از اجتماع و انسان‌های درگیر با مواد مخدر می‌برد. خانواده‌ها و کودکانی را می‌بینیم که در شرایط مالی سخت و درگیر فقر در محله‌هایی فقیر و پر از آسیب زندگی می‌کنند که برای نجات پدر موادفروششان از دست پلیس تقلا می‌کنند. یا کودکی را می‌بینیم که برای نجات پدرش، جرم او را به گردن می‌گیرد و راهی کانون اصلاح می‌شود چون هم دلش نمی‌آید پدرش را بفروشد هم در صورتی که پدرش به زندان برود دیگر جایی برای ماندن ندارد.

روستایی از صحنه اول، سرآغ اصل ماجرا می‌رود و التهاب و تلخی فیلم پیش رو را در کام مخاطب می‌ریزد. شوکی که در همان ابتدای فیلم به تماشاگر داده می‌شود به صورت نمادین زنده‌به‌گور شدن و فراموش شدن اقشاری را نشان می‌دهد که اجبارهای زندگی آن‌ها را به سمت خلاف می‌کشاند. در ادامه صحنه‌های حمله پلیس به زاعه‌های محل سکونت معتادان و تعقیب و گریز و دستگیری‌شان و چپاندن تعداد زیادی در بازداشتگاه‌هایی که جایی برای نفس کشیدن هم ندارند و توهین‌ها و تحقیرشدنشان توسط مأمورها، نشان می‌دهد که سیستم

پلیس و نهاد قدرت به معتادان و فروشندگان مواد به چشم آشغال و اضافات جامعه می‌نگرد و به خود این حق را می‌دهد طوری با آن‌ها رفتار کند که در «شأنشان» است. در لایه‌ها و سطوح‌های مختلف نشان می‌دهد که چگونه مناسبات و روابط اول من و سود شخصی بین انسان‌ها رواج داده می‌شود و از آن‌ها خواسته می‌شود براساس این اصول زندگی کنند که بکش یا کشته می‌شوی، بخور یا خورده می‌شوی. سیستمی که با حمله و تهدید و ارباب و سوء استفاده کردن از نقاط ضعف انسان‌ها آن‌ها را در منگنه می‌گذارد که برای نجات خود از مخمصه، آدم‌فروشی کنند و جایی برای اصول و ارزش‌های انسانی باقی نمی‌ماند.

روستایی، لایه‌هایی از سطح را کنار می‌زند و تصاویری ناب و بی‌واسطه از زشتی‌ها و تلخی‌های زندگی طبقات پایین جامعه ارائه می‌دهد. اما در جمع‌بندی گویی معضل را به‌عنوان بخشی جدانشدنی از اجتماع جلوه می‌دهد. خرده‌فروش، معتاد به ته خط رسیده، دلال، خانواده‌ها، پلیس، سیستم قضایی و... جویری به هم تنیده شده‌اند که جامعه را کلافی سر درگم و معضلات آن را حل‌نشدنی نشان می‌دهد. پایان ماجرا و برگشتن خانواده ناصر به همان کوچه تنگ و برادری که می‌خواهد راه او را ادامه دهد گویی بازگشتن به اول ماجرا و گیر کردن در دایره‌ای است که چاره‌ای جز ادامه و تکرارش نیست.

زندگی‌های زیادی در دور باطل فقر و زاغه و مواد و... نابود می‌شوند و مدام قربانیان جدید از میان همین مناسبات موجود، سر برمی‌آورند ولی این دور باطل نابودسازی انسان به‌معنای وجود نداشتن راه برای خروج از آن نیست. راهی برای خروج از دور باطل وجود دارد. جامعه دیگری ممکن است. جامعه‌ای که هدف آن استثمار انسان و پرت کردنش در میان زباله‌ها و آسیب‌های زاغه‌ها و حلبی‌آبادها نیست. جامعه‌ای که مناسبات سرمایه و وجود طبقات، انسان بودن را به درجه دوم اهمیت تنزل نداده است. جامعه‌ای که سود حاصل از تولید و فروش مواد مخدر آن را به صنعتی محبوب و حمایت‌شده از طرف سیستم حاکم تبدیل نمی‌کند و قانون و آموزش و آگاهی برای از میان بردن آن وجود دارد. ■

ستاره مهری

سعی دارد دغدغه‌ها و درگیری‌های زندگی شغلی و خانوادگی‌اش تأثیری بر کارش نداشته باشد. البته معلوم است که دست و پای روستایی برای پرداختن شخصیت‌های پلیس فیلمش بسته است. ساداتیان (تهیه‌کننده فیلم) در کنفرانس خبری فیلم در جشنواره سی و هفتم فیلم فجر درباره این که آیا از طرف نیروی انتظامی مجبور به حذف صحنه‌ای شده‌اند یا نه گفت: مشکل ما در کشور این است که سازمان‌ها و ارگان‌هایی که هستند دوست دارند براساس بخشنامه‌های آن‌ها شخصیت‌ها شکل بگیرند. این که وقتی در فیلمی به موضوعی می‌پردازیم این‌طور نباید باشد که ارگان‌ها مانع ایجاد کنند. همدلی باید به وجود بیاید. حذفیات این فیلم قابل اعتنا نبود. بعضی سازمان‌ها و ارگان‌ها معتقد هستند که این مسائل با ضوابط آن‌ها همگون نیست. سعید روستایی هم در سخنرانی مراسم اختتامیه و بعد از دریافت سیمرغ گفت پشت دستم را داغ می‌زنم که از این پس در فیلم‌هایم، پلیس از پشت دوربین هم رد نشود چه رسد به جلوی دوربین. تا قبل از وارد شدن ناصر به فیلم، صمد نقش اول فیلم است اما پس از ورود او تقابل شخصیت آن دو به‌گونه‌ای پیش می‌رود که راحت نمی‌توان گفت کدامشان نقش اول است. ناصر را هم سیاه یا سفید نشان نمی‌دهد و تصویری کلاسیک از

«متری شش و نیم» سعید روستایی، مخاطب را از روی صندلی راحت سینما و از خواب خرگوشی ندیدن رنج انسان‌ها یا بی‌توجهی به آن بلند می‌کند و یک‌راست می‌برد به عمق شهر و میان زندگی و گذران امور فرودست‌ترین طبقه جامعه و بدون هیچ تعارفی واقعی‌ترین تلخی‌های دنیای آن‌ها را به‌صورتش می‌پاشد. مانند پاشیدن آب بر صورت انسانی بی‌هوش یا نیمه‌هوشیار برای بیدار کردن و برگرداندنش به دنیای واقعی. متری شش و نیم هم مانند «ابد و یک روز» روستایی دارای تم اجتماعی است و پدیده مواد مخدر و تأثیر آن بر اجتماع و انسان‌ها را این بار از زاویه‌ای دیگر بررسی می‌کند. اما بر خلاف ابد و یک روز، دوربین روستایی در متری شش و نیم از محیط بسته مسکونی بیرون آمده و در سطح شهر و حلبی‌آبادها و... به‌دنبال رد مواد و مناسبات اجتماعی و اقتصادی و... در زندگی انسان‌ها می‌گردد و سعی می‌کند در یک صحنه و تصویر بزرگ‌تر به آن بپردازد. این بار به مواد مخدر از زاویه پلیس و قاچاقچی می‌پردازد، ماجرای تلاش یک پلیس مبارزه با مواد مخدر به نام صمد (پیمان معادی) و تیمش برای دستگیری یکی از آشپزخانه‌داران بزرگ شیشه در تهران به نام ناصر (نوید محمدزاده). پلیسی وظیفه‌شناس، باهوش و مقتدر و مصمم را نشان می‌دهد که

باب
آواکیان

کمونیسم نوین

علم، استراتژی، رهبری برای یک انقلاب
واقعی و یک جامعه بنیادا نوین
در مسیر رهایی واقعی

برای رهایی بشریت

انترناسیونالیسم

پرولتری

یا

ناسیونالیسم

بورژوایی با نقاب

کمونیسم

شکل‌های بروز این گرایش را در اتحاد شوروی و چین (در دورانی که این دو کشور هنوز کشورهای سوسیالیستی بودند) بررسی کرد و تاثیرات مخرب آن بر جنبش گسترده ترکمونیستی را نشان داد.

علاوه بر این جمع‌بندی و گسست، آواکیان بنیان مادی انترناسیونالیسم را تحلیل کرده و نشان می‌دهد که در عصر سرمایه‌داری امپریالیستی به عنوان یک نظام واحد جهانی استثمار، در تحلیل نهایی و از منظری عمومی عرصه جهانی، حتی از نظر انقلاب در یک کشور، نقش تعیین کننده دارد و انترناسیونالیسم پرولتری صرفا اصلی اخلاقی نیست، بلکه پایه در واقعیت مادی نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی داشته و استراتژی کلان سرنگون کردن آن است.

آواکیان مسئله را خیلی روشن پیش می‌گذارد: «این به معنای آن است که در کل، توسعه مبارزه طبقاتی (و ملی) و توسعه اوضاع انقلابی و غیره در هر کشور خاص بیشتر توسط تکاملات اوضاع کلی جهانی تعیین می‌شود تا توسط تکاملات در یک کشور خاص - تکاملات اوضاع جهانی نه تنها به‌مثابه یک شرط تغییر (علت بیرونی) بلکه به‌مثابه پایه تغییر (علت درونی) تعیین کننده است. به نظر من قبل از ظهور امپریالیسم چنین نبود...» (آواکیان. در باره پایه‌های فلسفی انترناسیونالیسم پرولتری)

با رشد سرمایه‌داری به سرمایه‌داری امپریالیستی، یک نظام جهانی ادغام شده به وجود آمد که دارای تضادهای درونی خودش به‌مثابه پایه تغییر در کل سیستم است. این تضادها، رخدادها و تضادهای درونی هر کشور را شکل داده و مشروط می‌کند و صرفا یک چیز بیرونی نسبت به این کشورها نیستند. (کمونیسم یا ناسیونالیسم. سازمان کمونیست انقلابی مکزیک. مجله خط تمایزات شماره ۴)

آواکیان تاکید می‌کند که انترناسیونالیسم پرولتری، مربوط است به درک و کاربست انقلاب کمونیستی به عنوان فرآیندی که اساسا در مقیاس جهانی روی می‌دهد. هرچند انقلاب‌ها در کشورهای مجزا رخ می‌دهند اما باید به عنوان بخشی از این فرآیند تاریخی جهانی رهبری شده و تابع الزامات آن باشند.

ناسیونالیست‌هایی که خود را کمونیست می‌خوانند، چنین درکی از جهان و محتوای انقلاب‌های عصر کنونی ندارند. آن‌ها از دریچه تنگ ناسیونالیستی و بورژوا دموکراتیک به جهان کنونی و راه تغییر آن می‌نگرند.

نمی‌توان یک گام در جهت انقلاب کمونیستی و تدارک آن برداشت.

اهمیت تعیین کننده استراتژی انترناسیونالیسم پرولتری را در پیروزی اولین انقلاب پرولتری یعنی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه می‌توان دید. پیروزی این انقلاب در میانه فاجعه جنگ جهانی اول که کارگران و مردم کشورهای مختلف برای بورژوازی کشور «خود» می‌کشتند و کشته می‌شدند، بدون دیدگاه انترناسیونالیستی پرولتری و سیاست‌های سرچشمه گرفته از آن، غیرممکن بود. اما در طول تاریخ جنبش کمونیستی بین‌المللی، سیاست انترناسیونالیسم پرولتری به‌طور مکرر به زیر ضرب رفته و در عوض، گرایش‌های اپورتونیستی که ترکیبی از کمونیسم و ناسیونالیسم بوده‌اند، رشد کرده‌اند. چنین گرایشی به ویژه در دوره رهبری استالین در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی برجسته شد به طوری که خدمت به «حفظ» و «تقویت» شوروی را معادل با خدمت به پیشروی انقلاب جهانی قلمداد کردند. در حالی که یک کشور سوسیالیستی باید پایگاهی برای خدمت به پیشروی انقلاب کمونیستی در دیگر نقاط جهان باشد، وگرنه دیر یا زود تبدیل به یک کشور سرمایه‌داری در رده دیگر کشورهای جهان (گیریم، با عناوین «کمونیستی» و «سوسیالیستی») می‌شود. باب آواکیان در اوائل دهه ۱۹۸۰ در کتاب فتح جهان به نقد گرایشی که مبارزه انقلابی در یک کشور خاص را نسبت به مبارزه عمومی جهانی برای کمونیسم، برتر می‌داند پرداخت و مشخص کرد که این یک گرایش ناسیونالیستی در جنبش کمونیستی است که باید خط تمایز روشنی با آن کشید، او

یکی از مهم‌ترین مشاهدات باب آواکیان در مورد وضعیت کمونیست‌ها در حال حاضر آن است که «اغلب کمونیست‌ها، اغلب اوقات کمونیست نیستند». وجود گرایش قدرتمند ناسیونالیسم در میان کسانی که خود را کمونیست می‌دانند، یکی از علائم این وضعیت خطرناک است که کمونیست‌ها را از هرگونه ظرفیت انقلابی تهی می‌کند. انترناسیونالیسم پرولتری، توسط «کمونیست»‌های ناسیونالیست تبدیل به یک اصل اخلاقی پا در هوا شده است که نیازی به کاربرد آن نمی‌بینند. در جنبش «چپ» ایران، حتا معنای آن وارونه شده است به طوری که دنباله روی اپورتونیستی از جنبش‌های بورژوایی در منطقه که به نظر می‌آیند قرار است «به جایی برسند» عنوان «همبستگی انترناسیونالیستی» را می‌گیرد و جریان‌های «چپ» در تبعید، با همین جهان‌بینی و منطقی از احزاب حکومتی در کشورهای امپریالیستی تقاضای «حمایت انترناسیونالیستی» برای کارگران و زنان ایران می‌کنند. استفاده اپورتونیستی از گفتمان کمونیستی برای پوشاندن محتوای بورژوایی به طرز هشدار دهنده‌ای رایج شده است.

خط تمایز روشن میان ناسیونالیسم و کمونیسم، از ابیادهای استراتژی یک انقلاب واقعی (یعنی، انقلاب کمونیستی) در عصر کنونی است. بدون به کاربست انترناسیونالیسم پرولتری، در تمام مسیر مبارزه امروز برای سرنگون کردن دولت‌های ارتجاعی حاکم و استقرار دولت‌های سوسیالیستی، و پس از آن، در جریان تداوم انقلاب سوسیالیستی برای گذار به جهانی که تمام جامعه بشری بر اساس اصول کمونیستی سازمان یابد، هرگز نمی‌توان کمونیست بود و حتا

توهامات بورژوا دموکراتیک آن‌ها در مورد آن چه «انقلاب» می‌خوانند تاثیر تعیین کننده در ندیدن واقعیت جهان کنونی و ضرورت انقلاب کمونیستی بر مبنای انترناسیونالیسم دارد. آن‌ها تغییر انقلابی را در ایجاد یک کشور مستقل و مدرن سرمایه‌داری می‌بینند. در حالی که در عصر امپریالیسم، عصر انقلاب‌های بورژوایی که به این هدف خدمت می‌کردند در تمام جهان، تمام شده است. آن‌ها انقلاب کمونیستی را رویایی غیرممکن می‌دانند در حالی که حسرت و دل‌تنگی آنان برای یک انقلاب بورژوا دموکراتیک در ایران یا کشورهای تحت سلطه یک خیال غیرممکن و بنابراین ارتجاعی است.

تلاش در ترکیب کمونیسم و ناسیونالیسم، یک گرایش اپورتونیستی خطرناک بوده است که از دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی در جنبش‌های انقلابی کشورهای موسوم به «جهان سوم» و در میان جریان‌های کمونیستی این کشورها رشد کرد. نمونه متعارف این‌ها که ناسیونالیسم خود را با گفتمان کمونیستی می‌پوشانند، آجیت است. آجیت رهبر یکی از احزاب مائوئیست هند که این گرایش را تئوریزه کرده است. این نظریه معتقد است خصلت انقلاب و وظیفه انقلابیون هر کشور «از درون ویژگی‌هایی که درونی کشورشان است سربلند می‌کند و بیشتر توسط این ویژگی‌ها تعیین می‌شود» و این که تحولات کلان جهانی، تاثیرات خود را صرفاً از طریق تضادهای درونی هر کشور می‌گذارد. («علیه آواکیانیسم» در نشریه «ناگزالباری» شماره ۴ ژوئیه ۲۰۱۴. ص ۲۴ تا ۳۵) آجیت می‌گوید، پرولتاریای هر کشور زاده‌آفریننده است که «به طور مشخص دارای شکل و خصائل ملی است». اما این ادعایی است که عمیقاً ضد واقعیت تاریخی و واقعیت جاری در این نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی است. برای آجیت، پرولتاریا و کمونیست‌های هر کشور نماینده «سنت‌های مترقی و دموکراتیک یک ملت» هستند. او معتقد است کمونیست‌ها در کشورهای تحت سلطه باید «بر مبنای ایدئولوژی انترناسیونالیستی، میهن پرست» باشند. اما یاهوهای بورژوایی بیش نیستند. همانطور که مارکس و انگلس گفتند: پرولتاریا میهن ندارد و همانطور که آواکیان و سنتزین کمونیسم تاکید می‌کند: کمونیست‌های هر کشور نمایندگان این ملت و آن ملت نمی‌باشند بلکه رزمندگان رهایی بشریت هستند. باب آواکیان در کتاب جدید خود «گشایش‌ها» (REAKTHROUGHS) بار دیگر به موضوع استراتژی انقلاب که در بخش دوم

از کتاب کمونیسم نوین بحث کرده است باز می‌گردد تا به طور موجز «جوانب کلیدی» آن را بحث کند. وی می‌گوید، «اول از همه، مسئله تعیین کننده انترناسیونالیسم است». او پایه‌های مادی و فلسفی انترناسیونالیسم کمونیستی و سنتز بیشتر این موضوع توسط کمونیسم نوین را اینطور تشریح می‌کند: «پایه مادی آن، توسعه کامل‌تر سرمایه‌داری و تبدیل آن به یک نظام بین‌المللی سرمایه‌داری امپریالیسم و شاخص‌های گوناگون آن، از جمله سرمایه‌گذاری و استثمار سرمایه‌داری در مقیاسی بین‌المللی به صورتی بسیار کامل‌تر است ... این یک نظام واحد است که دارای مولفه‌های متفاوت می‌باشد. هر یک از این مولفه‌ها در درون این نظام واحد دارای دینامیک‌های (قوای محرکه) خودشان هستند. دینامیک‌های کلی این سیستم در سطح جهانی عامل عمده در چیدمان صحنه عینی برای مبارزه انقلابی در کشورهای خاص است - نه به تنهایی بلکه عمدتاً و در رابطه دیالکتیکی با اوضاع بخش‌های خاص جهان و کشورهای خاص. و وقتی، از طریق این فرآیند دیالکتیکی، تضادها در کشورهای خاص، شکل مشخصی را پیدا می‌کنند، این می‌تواند به ظهور یک اوضاع انقلابی در آن‌جا منجر شود. پس کشورهای خاص دارای دینامیک‌های خاص هستند اما صرفاً و نه حتا اساساً، از درون این دینامیک‌های خاص نیست که آن شرایط مادی که بر توسعه مبارزه انقلابی تاثیر می‌گذارد و نهایتاً می‌تواند به ظهور یک اوضاع انقلابی در آن کشورهای خاص بینجامد، سربلند می‌کند.» (آواکیان. گشایش‌ها. ص ۴۲)

ناسیونالیست‌هایی که خود را کمونیست می‌خوانند این رابطه را وارونه می‌بینند و این وارونگی نقطه عزیمت آنان می‌شود و در بهترین حالت تبدیل به ناسیونالیست‌های رادیکال می‌شوند. وارونه کردن این رابطه حتا باعث می‌شود که دینامیک‌های خاص یک کشور و انقلاب در آن به طور صحیح درک نشود. زیرا «بدون رویکرد صحیح در درک پایه مادی و فلسفی انترناسیونالیسم کمونیستی، شما هیچ شانس آن را ندارید که با این تضادهای بسیار عمیق و گاه بسیار حاد در جهان واقعی، به درستی برخورد کنید چه برسد به آن که آن‌ها را طوری حل کنید که به پیشرفت کلی انقلاب جهانی خدمت کند.» (آواکیان. همانجا. ص ۴۴)

برای پرولتاریا و کمونیست‌های انقلابی به‌مثابه نمایندگان سیاسی طبقه پرولتاریا، معضل بنیادین که باید به‌طور انقلابی حل شود، نظام استثمار و ستم طبقاتی و کلیه روندهای وابسته

به آن است. نیاز به انقلاب جهانی پرولتری، از همین جا است. ولی معضل جامعه از دید لایه‌های مختلف بورژوازی و نمایندگان سیاسی آن (صرف نظر از پایه طبقاتی افراد) این است که تولید و روابط کالایی به اندازه «مناسب» در جامعه رشد نیافته و حقوق سیاسی مربوط به آن مانند برابری و دموکراسی بورژوایی حاکم نشده است. رویکرد آنان به انقلاب، رویکردی ناسیونالیستی است که در عمل به معنای حفظ وضع موجود است.

«مسئله کاملاً این است که کمونیسم واقعاً باید کمونیسم باشد. ... در نتیجه، واقعاً به آن صورتی که گفتم باید انترناسیونالیست باشد و نه ناسیونالیسم تحت عنوان کمونیسم یا مخلوط التقاطی از ناسیونالیسم و کمونیسم.» (همانجا، ص ۴۴)

آتش

منابع

آواکیان. کمونیسم نوین. بخش دوم.

- Revolutionary Communist Organization (OCR, Mexico): **Communism or Nationalism?** Demarcations No 4. Jan 2015

- Bob Avakian. **BREAKTHROUGHS**. Feb 2019

(پوزش و اصلاح: در شماره قبل (آتش شماره ۸۸) در ستون «واقعیت کمونیسم»، مقاله کمونیسم نوین و ستم بر زن جمله زیر اصلاح شده است:

زنان به عنوان یک گروه‌بندی واحد در رابطه قابل تعریف با این سه جنبه روابط تولیدی قرار ندارند به طوری که تمایزات طبقاتی در یک تمایز دیگر، تمایز جنسیتی، بازتاب یابد.) ■

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email:
atash1917@gmail.com

weblog:
n-atash.blogspot.com